

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Historical

تاریخی

داکتر اجرالدین حشمت



## از جنبش مشروطه تا دولت مشروطه در افغانستان

محمد نادر خان به اعدام حبیب الله خان کلکانی و همکارانش اکتفاء ننمود، دست به کشتار، حبس‌های طولی‌مدت و تبعید شخصیت‌های بزرگ نظامی، ملکی، روشنفکران، معززین و بزرگان شمالی زد که ما اسمای عده‌ای معدودی از آنها را طور نمونه از کتاب «حبیب الله خادم دین رسول الله» اثر شاه آغا صدیق مجددی اقتباس مینماییم:

- (۱) جنرال پنین بیگ خان - اعدام
- (۲) برگد شهباز خان - اعدام
- (۳) خواجه شاه سعید - اعدام
- (۴) تاج محمد پغمانی - اعدام
- (۵) نایب سالار محمد ایوب خان بوبینه قره‌بی - اعدام
- (۶) دوپسر محمد کریم خان قلعه‌ی مراد بیگی - اعدام
- (۷) عطا الحق - محبوس
- (۸) خواجه بابویی کوه‌دانی - محبوس
- (۹) خواجه میر علم کوه‌دانی - محبوس
- (۱۰) عبدالقدیر قره‌باغی - محبوس
- (۱۱) عبدالغنی کلکانی - محبوس

- (۱۲) کرنیل غلام رسول - محبوس
- (۱۳) ملك عبدالحكيم - محبوس
- (۱۴) ملك محمد امير - محبوس
- (۱۵) مرزا عبدالقيوم - محبوس
- (۱۶) چغل خان چاريكاري - محبوس
- (۱۷) خليفه سيد امير - محبوس
- (۱۸) سيد آقاي خواجه چاشتي - محبوس
- (۱۹) قاضي غلام حضرت - محبوس
- (۲۰) ملك ميرباز - محبوس
- (۲۱) ملك رستم - محبوس
- (۲۲) محمد كريم قلعه مراد بيگي - محبوس
- (۲۳) جرنيل خواجه محمد - محبوس
- (۲۴) کرنيل نواب - محبوس
- (۲۵) قچقار خان پنجشيري - محبوس
- (۲۶) سيد برهان الدين كلكاني - محبوس
- (۲۷) قاضي علي احمد شکر دره يي - محبوس
- (۲۸) سيد عباس خان اوپياني ( معروف به ايشان اوپيان ) مرشد روحاني بچه سقاو - محبوس
- (۲۹) عبدالله خان مجددي - تبعيد به هند بریتا نوي
- (۳۰) عبدالغفور مجددي - تبعيد به هند بریتا نوي
- (۳۱) عبدالقدوس خان قره باغي - تبعيد به هند بریتا نوي
- (۳۲) صاحبزاده محمد كريم پرواني - تبعيد به هند بریتا نوي
- (۳۳) ملا شاه محمد فرزه يي ( ملاي جنگ ) - تبعيد به هند بریتا نوي
- (۳۴) ناصرجان پسر جنرال محمد صديق - تبعيد به هند بریتا نوي
- (۳۵) جرنيل محمد ابراهيم د اودزايي - تبعيد به هند بریتا نوي
- (۳۶) عمرا خان د اودزايي - تبعيد به هند بریتا نوي
- (۳۷) ملاخان محمد نجرا بي - تبعيد به هند بریتا نوي

عطش رژيم نادرى حتى با كشتارها ، حبس هاى طويل المدت و تبعيد وطن پرستان و مشروطه خواهان فرو  
 نشست ، جهت كشتن احساسات روحيه وطن دوستى مبارزين و تذليل مردم و عقده گشايي بيشتري خود از  
 تجاوز با لاي ناموس مردم دريغ نشد ، چنانچه ده ها زن و طفل در زندانهاي متعدد وحشت ناك قرون وسطايي

چه در زمان سلطنت نادرشاه و چه در دوره صدرت هفده ساله محمد شاه خان مورد آزار و تجاوز جنسی قرار گرفتند که ما بر سبیل مثال صرف تلخیص يك داستان دلخراش «قاسم جان» برادر صغیر عبد الخالق، قاتل نادرشاه را که در جمله متهمین قتل محبوس بود، از رساله «سرنشینان کشتی مرگ یا زندانیان قلعه ارگ» خاطرات عبدالصبور غفوری به عاریت میگیریم که تدویم جنایات عصر نادری است:

«دیروز به قدم زدن در صحن حویلی بزرگ زندان مشغول بودم و به روزگار سیاه خود فکر میکردم و با محبوسین شناسا که مقابل میشدم احوال پرسی نمودم. میگذشتم. وقتیکه میخواستم داخل زندان شوم با يك نو جوان لاغر اندام که رنگ به چهره نداشته و نهایت ضعیف و نحیف بود مقابل شدم، چهره زرد و گواهی میداد که بکدام مرض مبتلا است، آهسته آهسته راه میرفت و آواز زولانه اش شرننگ شرننگ یکنواخت داشت، به مقابل من ایستاد و سلام داد و با آواز بسیار ضعیف گفت خودت صبور جان هستی؟ گفتم، بلی. آغامن شما را نشناختم. آهسته گفتم ما و شما کوچکی هستیم، خانه ما هم در اندرابی است مگر تقریباً نه سال میشود که من در ارگ بندی و از خانه و کوچی خود خیرندارم.

در این وقت این پسر مریض و معیوب گریه را سرداد و آنقدر گریه کرد که من بی طاقت شدم، من هم تا توانستم به احوال و سرنوشت این خانواده بدبخت گریستم. در گوشه ای که از انظار مخفی تر بود نشستیم، قدری هق هق زدیم و ساکت شدیم. اشک خود را با دستار کهنه که در سر داشت پاک کرد من به او تسلی دادم و گفتم:

برادر جان در دنیا این نوع حوادث بسیار پیش میشود هیچ گمان نمیرفت که برادرت مرتکب این عمل گردد و کشته شود، پدرت و کاکایت هم کشته شوند، حتی مامایت هم غرغره گردد و توبه این خواری، به این سن، به این مریضی و ناتوانی در چنین زندان منحوس محبوس شوی. بیچاره اظهار داشت که بلی قسمت و نصیب همین بود، مادر و خواهر ریزه ام در بندی خانه زنانه فوت شدند، من در بندی خانه زنانه بودم مگر تقریباً يك سال میشود که مرا به نسبت اینکه گفتند جوان شده به این زندان آوردند، مگر بسیار مریض هستم، همیشه تب میکنم، شبها تا صبح از شدت تب و سرفه خواب ندارم، علاوه بر آن بندیها و لچکها شب مرا آزار میدهند و باعث لت و کوب و اذیت میشوند.»

اگر خواننده محترم خواهان بیشتر کسب معلومات پیرامون کارنامه های محمد نادر خان و برادرانش باشد میتواند آثار «افغانستان در مسیر تاریخ» جلد دوم و «سرنشینان کشتی مرگ یا زندانیان قلعه ارگ» یادداشت های زمان زندان مبارز فقید عبدالصبور غفوری را مرور نماید.

سراجم بعد از گذشت «چهار سال و سه هفته و سه روز» از حکومت سر نیزه، ترور و زور در هشتم نوامبر ۱۹۳۳ م مطابق شانزده عقرب ۱۳۱۲ هجری نادرشاه حین توزیع انعام برای شاگردان معارف با ضرب سه گلوله يك جوان هفده ساله وطن پرست هزاره بنام عبد الخالق متعلم مکتب نجات در چمن قصر دلکشاه (جائیکه يك سال قبل غلام نبی خان چرخ در زیر میله ها و قنداق تفنگهای گاردشاهی به شکل فجیع به قتل رسیده بود) از پای درآمد (۱۷۲) و اما با از بین رفتن محمد نادر خان در سیاست دولت چندان تغییر قابل ملاحظه رخ نداد و هنوز تا سال ۱۹۴۶ م حالت دهشت و ترور مشروطه خواهان و روشنفکران در کشور دوام داشت.

با در نظر داشت تذکرات فوق میتوان گفت که محمد نادر خان و خانواده اش از فعالین مخالف استقرار نهضت مشروطه در کشور بوده، در راه تطبیق ریفورم های اجتماعی، اقتصادی و نظامی دوران سلطنت

اعلیحضرت امان الله خان مشکلات و مواضع ایجاد میکردند که فعالیت های منفی و مخفی آنها یکی از عوامل فروپاشی دولت مشروطه حساب شده میتواند .

نکته شایان ذکر آنست که برادران محمد نادر خان به انتقام قتل او علاوه از آنکه قاتل را مثله کردند ، ده ها انسان بیگناه و بیخبر از حادثه را بدون رعایت موازین شرعی و مدنی به چوبه دار بستند و یا به حبس های شاقه و طولی المدت محکوم نمودند .

به هر صورت طوریکه مبرهن است، باوجود شبکه های گسترده استخباراتی و تشکیلات وسیع پولیسی و جاسوسی دولت ، هویت مشوره دهنده عبدالخالق تا هنوز مکتوم باقی ماند بود . امروز بعد از گذشت ۷۴ سال ( اول جنوری ، ۲۰۰۷ م برابر به ۱۱ برج جدی ۱۳۸۵ هـ ش ) مشاور و استاد عبدالخالق توسط يك دانشمند افغانی و آگاه از تاریخ کشور ( که نخواست از نام و آدرس او چیزی گفته شود ، زیرا او خود رساله ای ترتیب و تهیه نموده که عنقریب زیر چاپ میرود و موضوع مورد بحث شامل آن میباشد ) به شرح ذیل معرفی میشود : سید عبدالغفورخان که شخصی فاضل ، دانشمند و در عین زمان انسان درد مند و غریب پرور بوده در ده افغانان کابل زندگی میکرد . مشارالیه در مکتب نجات به حیث معلم ادبیات ایفای وظیفه مینمود . او نسبت داشتن فهم علمی و دانش اجتماعی و برخورد مؤدبانه و شریفانه با منسوبین مکتب مذکور ، در قلوب متعلمین و معلمین و سایر رجال اداری جا داشت . همچنان نزد عبدالخالق نیز این شخصیت علمی و روحانی که طور مستمر مصائب اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی جامعه اش را تشریح مینمود ، از ارادت خاصی برخوردار بود . بنابراین ملحوظ عبدالخالق قبل از دست زدن به عمل قتل با استاد خود سید عبدالغفور خان مشور نموده و او هم برایش گفته بود که : عمل درست است بکشش . راوی مذکور گفت : بعد از گذشت چندین سال از وقوع حادثه خود سید عبدالغفورخان از چگونگی مشوره عبدالخالق برایش توضیح نموده بود .

چون سید عبدالغفورخان شخص فعال ، مبلغ و متحرک بوده ، خواجه نعیم خان قومندان ولایت کابل در دوره صدارت محمد هاشم خان او را متهم به جرم جنایی نموده ، تحت تعقیب قرار داد . اما او قبل از آنکه دستگیر شود به صوب صفحات شمال فرار نمود و در ولسوالی خنجان سکنه گزید و هم در آنجا دکانی کوچک خوارو بار فروشی جهت امرار معاش دست و پا کرد . اما هنوز قلبش از طپش و جوشش باز نمانده بود و در آنجا هم طور مستدام در بین مردم به کار های تبلیغی و تنبیهی می پرداخت که نظر به این فعالیت ها در خنجان بنام « ملای کافر کابلی » معروف بود . او در سال های دهه قانون اساسی به شهر کابل برگشت . تاریخ دقیق وفاتش به نویسنده این سطور معلوم نیست ، اما به احتمال قوی در اواخر دوره جمهوری مرحوم محمد داوود خان چشم از جهان فرو بسته و در قبرستان آبایی شان در ده افغانان کابل به خاک سپاریده شد .

آن عده از هموطنانی که خواسته باشند کتاب را خرید نمایند می توانند به آدرس ذیل تماس بگیرند:

**Dr. Ajruddin Hashmat**

**97 Forest Heights Str.**

**Whitby, Ont. L1R 1x7. Canada**

**Tel (905) 665-8767**